

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حمید فرخ
۲۳ سپتمبر ۲۰۲۱

امریکای لاتین: تراج، رویارویی، مقاومت



بخش نخست:

نگاهی کلی به تحولات اقتصادی و سیاسی امریکای لاتین در صد سال گذشته

این بخش از مقاله تنها نگاهی گذراست به تحولات امریکای لاتین (امریکای مرکزی و جنوبی و جزایر کارائیب) در یک قرن گذشته. البته امریکای لاتین یک کشور واحد با ویژگی‌های خاص نیست؛ هر کشور ویژگی‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود را دارد که به هیچ وجه نمی‌توان نادیده گرفت. اینجا، تلاش ما در یافتن و نمایاندن جنبه‌های مشترک و عام تحولات این کشورهاست.

(۱) کشورهای امریکای لاتین در روابط تولیدی سرمایه‌داری قرن بیستم

کلیشه معروفی است که می‌گویند: «ایالات متحده امریکای لاتین را حیاط خلوت خود به شمار می‌آورد.» واقعیت هم این است که در تمام قرن بیستم کشورهای امریکای لاتین برای ایالات متحده از دو دیدگاه اهمیت فراوان داشته‌اند. نخست برای تأمین مواد خام (مواد معدنی) و نیروی کار بسیار ارزان؛ و دوم به عنوان بازار برای کالاهای ایالات متحده. این معادله، در سراسر قرن بیستم، هم بر رشد اقتصادی کشورهای گوناگون امریکای لاتین تأثیر گذاشت و هم سرنوشت سیاسی بسیاری از آنان را رقم زد. در زمینه اخیر، از یک سو سطح آگاهی و سازمان‌یافتگی توده‌های هر یک از

کشورها مطرح بود و از سوی دیگر قدرت مالی و نظامی و دیپلماتیک ایالات متحده. از پایان سده نوزدهم ایالات متحده نقش «حامی» امریکای لاتین را به عهده گرفت و با پیروزی بر اسپانیا در جنگ استقلال کوبا (۱۸۹۸)، این کشور را تبدیل به تحت‌الحمایه خود کرد.

از جنگ اول جهانی به بعد، ایالات متحده هم خریدار و فروشنده عمده امریکای لاتین بود و هم مداخله‌های نظامی‌اش در قاره بیشتر شد (مکسیکو، نیکاراگوئه، هائیتی...). علاوه بر مداخله‌های مستقیم، ایالات متحده، هر جا که برای تأمین مواد خام و نیروی کار و حفظ بازار کالاهای خود لازم دانست، نظام‌های دیکتاتوری سرکار آورد (کوبا از ۱۹۳۴ تا ۱۹۵۹، نیکاراگوئه از ۱۹۳۷ تا ۱۹۷۹، جمهوری دُمینیکن از ۱۹۳۰ تا ۱۹۶۱).

۲) نیمه دوم قرن بیستم: رژیم‌های دیکتاتوری، وام و بدهی

نیمه دوم قرن بیستم سال‌های سلطه نظام‌های دیکتاتوری (نظامی یا غیرنظامی) در بسیاری از کشورهاست. در این سال‌ها علاوه بر کوبا و نیکاراگوئه و هائیتی، گواتمالا، پاراگوئه، اوروگوئه، ال‌سالوادور، کلمبیا، ارجنتاین، اکودور، بلیوی، برزیل، پرو، پاناما، چیلی، کاستاریکا، هندوراس و ونزوئلا یک بار یا چند بار طعم دیکتاتوری را چشیدند. این دیکتاتوری‌ها، به رغم تفاوت‌هایشان، دو وجه مشترک عمده داشتند:

نخستین وجه مشترک آنها ضدیت‌شان با کمونیسم بود. سال ۱۹۴۷ این ضدیت با کمونیسم را هری ترومن، رئیس جمهور ایالات متحده، در دکترین معروف به «سِذ» (علیه کمونیسم) یا «دکترین امنیت ملی» اعلام کرد. یک سال پس آن، «سازمان کشورهای امریکائی» با هدف رسمی «مقابله با تهاجم خارجی» تشکیل شد. سال ۱۹۵۴ ایالات متحده همه کشورهای عضو سازمان را واداشت تا در بیانیه‌ای رسمی کمونیسم را به مثابه «تهاجم خارجی» به شمار آرند. سال ۱۹۷۵ دیکتاتورهای ۸ کشور امریکای جنوبی، تحت سرپرستی سازمان «سیا»، «طرح گُنْدُر» (کرکس) را به اجراء گذاشتند. هدف این طرح «هماهنگ» کردن فعالیت‌های پولیس‌های مخفی و سازمان‌های امنیتی این کشورها در تعقیب و سرکوب و شکنجه مخالفان سیاسی در سراسر قاره بود. این طرح، با سازمان‌دهی رسمی و مستقیم «سیا»، تا اوائل سال‌های ۸۰ ادامه پیدا کرد.

دومین وجه مشترک در جنبه اقتصاد (نئولیبرالی این کشورها بود. تاراج مواد خام قاره از سوی شرکت‌های عظیم ایالات متحده، با همدستی بورژوازی‌های بزرگ هر کشور، مجال بازگشت سرمایه و توسعه اقتصادی را به این کشورها نمی‌داد.

از همان سال‌های ۵۰، نظام‌های دیکتاتوری از بانک‌های ایالات متحده وام می‌گرفتند تا چرخ مملکت‌شان را بگردانند. در پایان سال‌های ۷۰ و آغاز ۸۰، خزانه‌داری ایالات متحده، برای مقابله با تورم داخلی، نرخ بهره را افزایش داد. نتیجه مستقیم و سریع این تصمیم در امریکای لاتین این بود که غالب کشورها از بازپرداخت وام‌هایشان درماندند. این بار «بانک جهانی» و «صندوق بین‌المللی پول» به «یاری» نظام‌های دیکتاتوری شتافتند. اما وام‌های آنان مشروط بود به اجرای طرح‌های «تعدیل ساختاری»: عدم دخالت دولت در اقتصاد، خصوصی‌سازی، «آزاد» کردن اقتصاد از قید و بند، لیبرالیسم.

۳) دهه آخر قرن بیستم: گذار به دموکراسی لیبرالی - اقتصاد نئولیبرال - گسترش فقر

دیکتاتوری‌ها در آشکال خشن خود سرانجام پایان یافتند و این کشورها یکی یکی به دامن «دموکراسی» برگشتند؛ دموکراسی‌هایی که — این بار با عملی کردن نسخه‌های نئولیبرالی «بانک جهانی» — کماکان همان نقش بازار و منبع

مواد خام ارزان را برای صنایع ایالات متحده حفظ می‌کردند. بی‌بندوباری اقتصادی، خصوصی‌سازی بی‌حدومرز، همراه با وام‌های «صندوق بین‌المللی پول» و دیگر صندوق‌های «لاشخور» کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بخش عمومی اقتصاد را، به درجات گوناگون در هر کشور، بر باد داد. نتیجه مستقیم این سلاخی و حراج بخش عمومی و دولتی اقتصاد تورم شدید، گسترش بی‌اندازه فقر و بیکاری و ژرفش شدید نابرابری‌ها بود. خلاصه این که در نیمه دوم قرن بیستم در بسیاری کشورها دیکتاتورهای وابسته به بورژوازی بزرگ هر کشور و متکی به حمایت دست‌ودلباز ایالات متحده، با زور سرنیزه و سرکوب و شکنجه در خدمت پر کردن جیبها و صندوق‌های کلان سرمایه‌داران کشور و شرکت‌های فراملیتی مستقر در ایالات متحده بودند. اکثریت بسیار بزرگ مردمان امریکای لاتین در در تنگدستی و ستم اجتماعی پا به قرن بیست‌ویکم گذاشتند.

۴) دهه نخست قرن بیست‌ویکم: تجدید حیات سیاسی و دموکراتیک – به قدرت رسیدن حکومت‌های «چپ»

در سال‌های پایانی قرن بیستم و سال‌های آغازین قرن بیست‌ویکم، در برخی از کشورها احزاب، جبهه‌ها یا جنبش‌های معروف به «چپ» به قدرت سیاسی رسیدند. گذار به چپ در این دوره حاصل سال‌ها و دهه‌ها دیکتاتوری، بحران اقتصادی و بحران نهادهای سیاسی، به علاوه فشار شدید جنبش‌های اجتماعی در مبارزه با فساد، ارتشاء، فقر و قاجاق بود که نهایتاً در نیاز به تجدید حیات سیاسی و دموکراتیک کشورها متجلی شد.

هر یک از این «چپ‌ها» در کشورهای گوناگون، رویکرد ویژه خود را به مسائل اقتصادی و اجتماعی و سیاسی داشت که می‌توان آن را در طیفی از «میان‌رو» و «ترقی‌خواه» تا «رادیکال» و «انقلابی» به شمار آورد. با این حال — به جبر زمان و مکان — دو هدف برجسته در میان همگی آنان مشترک بود: ۱) در زمینه اجتماعی: نابودی فقر، کاهش نابرابری‌ها، بهبود نظام آموزش و اداری؛ ۲) در زمینه اقتصادی: مهار تورم و افزایش میزان رشد اقتصادی. در پانزده سال نخست سده بیست‌ویکم در ونزوئلا، برزیل، آرژانتین، اکوادور، بولیوی، اروگوئه، نیکاراگوئه، پاراگوئه، اِل‌سالوادِر... «چپ‌ها» گوناگون موفقیت‌های چشمگیری در زمینه مهار تورم، کاهش بیکاری، کاهش فقر، بهداری، آموزش، مبارزه با مواد مخدر و به طور کلی در اجرای سیاست‌های اجتماعی در خدمت رفاه توده‌های وسیع مردم، اعم از شهرنشینان یا روستائیان و نیز بومزادگان، کسب کردند. ضمن این که در غالب کشورها این پیشرفت‌ها همراه با افزایش مشارکت سیاسی توده‌ها بود.

اهرم اصلی این موفقیت‌ها عمدتاً — و البته با تفاوت‌های زیاد از این کشور به آن یک —، مبتنی بود بر چشم پوشیدن از دگم‌های نئولیبرالی (خصوصی‌سازی و بی‌بندوباری) و در نتیجه، دخالت و حضور فعال دولت در اقتصاد. این سیاست‌های مبتنی بر تقسیم عادلانه‌تر ثروت ملی، طبعاً به نفع توده‌های وسیع مردم و در عین حال به ضرر سرمایه‌های بزرگ بود — چه سرمایه‌داران داخلی هر کشور و چه سرمایه‌داران ایالات متحده — که در نتیجه، رویارویی سرسختانه «راست»‌های لیبرال را در هر کشور به دنبال داشتند.

۵) رویارویی نیروهای راست نئولیبرال و ایالات متحده با حکومت‌های چپ-تهاجم و خشونت همه‌جانبه

صرف‌نظر از سیاست‌ها و ستراتیژی‌ها و راهکارهای گوناگون هر کشور، مبارزه با فقر و نابرابری یکی از ویژگی‌های عمده امریکای لاتین است و می‌توان آن را وجه مشترک حکومت‌های چپ — با رنگ‌ها و اشکال و ابعاد گوناگون‌شان به شمار آورد. در مقابل، مبارزه سرسختانه «راست» لیبرال هر کشور — دست در دست و متحد با نهادهای سیاسی و اقتصادی خصوصی ایالات متحده و دولت آن — ویژگی دیگر قاره محسوب می‌شود، مبارزه و رویارویی که کم یا بیش

خشونت آن در هر کشور فرق می‌کند، اما اصلً همچنان آن است که احزاب و نیروهای راست، با اتکاء به توان مالی سرمایه‌های بزرگ و پشتیبانی همه‌جانبه ایالات‌متحده، برای بازگرداندن بازار و مواد خام و نیروی کار ارزان، از جنگی همه‌جانبه و تمام‌عیار هیچ‌گاه دریغ نداشته‌اند؛ جنگی که در عرصه‌های نظامی و امنیتی، سیاسی و دیپلماتیک، تجاری و اقتصادی، پولی و مالی، رسانه‌ای و خبری، ایدئولوژیک و تئوریک، روحی و روانی، حقوقی و قضائی... در خدمت بی‌ثبات کردن و نابود کردن حکومت‌ها است. تحریم و فشار و توطئه و دخالت نظامی و کودتا و افتراء و دروغ... همه در این جنگ حربیه‌هایی مجازند.

خبرسازی علیه حکومت‌ها، پرونده‌سازی علیه رهبران، کمک مالی و نظامی به احزاب، تحریم مالی و سرمایه‌ای و تجاری، فشار رسانه‌ای و روانی به اهالی کشورها، فشار بر شرکت‌ها و دولت‌ها در بقیه جهان و زورگیری دیپلماتیک... همه نشان از تداوم خشونت و توحش قرن بیستمی دارند، اما خشونت با ظاهر ملایم‌تر از کشتار و کودتا و مداخله نظامی.

۶ سال‌های اخیر: کم شدن محبوبیت چپ‌ها در انتخابات-

بازگشت راست‌ها در برخی کشورها – مقاومت چپ‌ها در برخی دیگر از کشورها

اقتصاد اغلب کشورهای قاره در سطحی نیست که تولید صنعتی داخلی کفاف تقاضای مصرف کشور را بدهد و کالاهای وارداتی در تأمین مایحتاج توده‌ها جای عمده‌ای دارند. هم‌زمان، بخش کمابیش عمده‌ای از درآمد هر کشور به میزان صادرات مواد خام آن بستگی دارد. با سقوط بهای مواد خام در بازارهای جهانی از سال ۲۰۱۴— از جمله بهای نفت —، امکانات مالی دولت‌ها برای پیش بردن سیاست‌های اجتماعی‌شان کمتر شد و همراه با فشار روانی و رسانه‌ای و نظامی جناح‌های مورد حمایت ایالات متحده از میانه دهه دوم قرن حاضر، به کم شدن محبوبیت چپ‌ها در میان مردم انجامید و زمینه بازگشت راست‌ها فراهم آمد. در برخی کشورها مثل برزیل یا بولیوی این بازگشت با کودتاهای حقوقی و قضائی صورت گرفت و در کشورهای دیگر مشارکت مردمی هوشیاری و حضور سازمان‌یافته توده‌ها مانع شده که کودتا و دخالت نظامی به سرنگونی حکومت‌های قانونی بینجامد.

در طول یک قرن، آشکال سلطه سرمایه بر کشورهای امریکای لاتین دگرگونی‌های بسیار به خود دیده است، اما دو چیز همچنان بر جای خود باقی است: یکی طمع سرمایه و سرمایه‌داران خود کشورها و سرمایه‌داران ایالات متحده برای حفظ بازار و بهره‌وری از نیروی کار و مواد خام تقریباً رایگان. و دوم خشونت در رویارویی با خواست‌های مردم. امروز دیگر خشونت فقط مداخله نظامی و سرکوب نیست و به آشکال دیگر، اما گاه حتی با شدت بیشتری اعمال می‌شود.

لیکن مقاومت مردمان هم همچنان بر جا باقی است، که در بخش دوم به آن می‌پردازیم.

دانش و امید، شماره ۷، شهریور [سنبله] ۱۴۰۰